

جایگاه زبان عربی و فرهنگ اسلامی در شاهنامه فردوسی

ایران حاجی نبی

در جمعی سخن از فردوسی شاعر بلند مرتبه قرن چهارم و پنجم ایران به میان آمد. عده ای از عزیزان دلیل علاقه مندی و شیفتگی خود را نسبت به این شاعر فرزانه، خوی ملی گرای وی و تعصب او در به کار نگرفتن واژه های تازی در شاهنامه ذکر می کردند.

در این که فردوسی مردی آزاده و میهن دوست بوده و مانند تمامی انسان های آگاه و آزاده از ستم و جور حکام زمان خود شکوه داشته است، شکی نیست اما حساب حکام جور را که به نام اسلام و با کمک خود مردم ایران بر آنان مسلط شده بودند، باید از احکام و آیات الهی کاملاً جدا دانست. بنابراین، مبارزه کسی که با این ستمگران به مخالفت برخاسته است، دلیل بر مخالفت او با آیات بینات و احکام آشکار اسلام نیست. این امر که فردوسی با حکام ظالم وقت خود مخالف بود، دلیل بر تنفر وی از زبان عربی - زبان قرآن و معارف اسلامی - نمی تواند باشد.

فردوسی این شاعر نامدار ایرانی در جای جای شاهکار خویش «شاهنامه» با تأکید بر اصل توحید و مسائل مذهبی و اخلاقی، خود را از این اتهام رهانیده است و اساساً تصور این که فردوسی شاعری ملی گرا بوده و ملیت را مقدم بر اسلام می دانسته است، باطل به نظر می رسد. او شاهکار حماسی خود را با ابیاتی

آغاز می کند که تماماً برگرفته از آیات شریف قرآن و احادیث معصومین - علیهم السلام - است.

او در جای دیگر، در اثبات وحدانیت خداوند و تسبیح و عبادت او چنین می گوید:

ایا فلسفه دان بسیار گوی
نپویم به راهی که گویی بپوی
سخن هیچ بهتر ز توحید نیست
به ناگفتن و گفتن ایزد یکیست
تورا هر چه بر چشم بر بگذرد
بگنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش
جز آن است و زین یرمگردان منش
تو گر ساخته ای راه سنجیده پوی
نیاید به بن هرگز این گفتگوی

که اشاره صریح دارد به آیه: [يَعْلَمُونَ ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون] (آیه ۷ - سوره روم)

می بینیم که فردوسی چه شیرین و زیبا به یگانگی خداوند اشاره می کند و چگونه در این راه از آیات فصیح قرآنی بهره می برد.

اکنون ببینیم که ادب اسلامی تا چه حد در حماسه شاهنامه انعکاس یافته است.

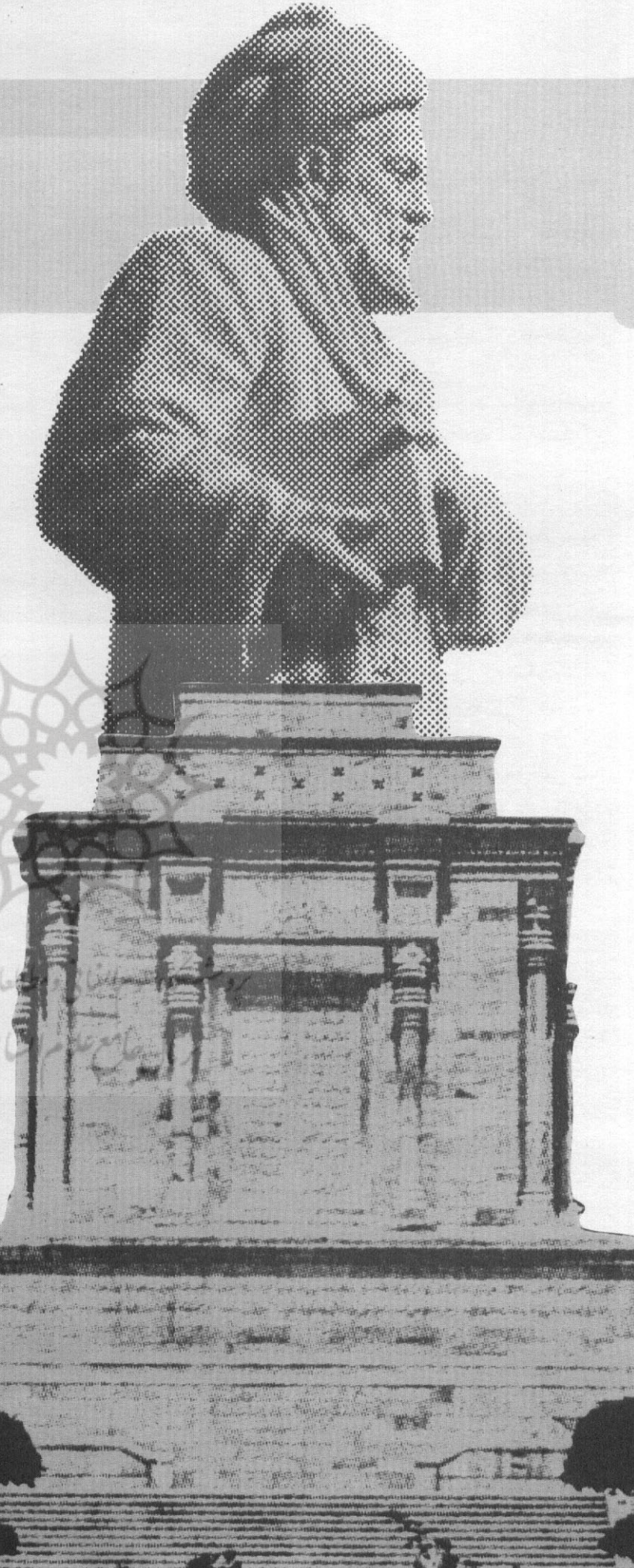
تأثیر پذیری زبان فارسی از عربی و بالعکس متأثر از روابط فرهنگی است که از زمان های قبل از فردوسی میان ایرانیان و اعراب برقرار بوده است. در این جا لازم است به چند ماجرای تاریخی پیش از اسلام اشاره کنیم تا موضوع بیش تر روشن شود:

«لقیط بن یعمر» از قبیله «ایاد»، در دربار خسرو پرویز ساسانی شغل کتابت داشت. قبیله وی که در جزء شمالی دجله مسکن گزیده بودند، در مرزهای ایران به تجاوز و غارت پرداختند. خبر به گوش کسراسید و او دستور سرکوبی آن ها را صادر کرد. لقیط چون از دستور کسرا آگاه شد، نامه ای محرمانه به قبیله خود فرستاد و طی قصیده ای به قبیله خود هشدار داد تا آماده کارزار شوند:

... سلام فی الصحیفة من لقیط
الی من بالجزیره من آیاد
بأن اللیث کسری قد اتاکم
فلا یشغلکم سوق النقاد ...

[این نامه حامل درود لقیط است برای هر که از قبیله ایاد و در جزیره سکنی گزیده است. بدانید که شیری چون خسرو پرویز به سوی شما آمده؛ پس بازار خرید و فروش احشام شما را مشغول نکند.]

و از «ابن قتیبه دینوری» در «الشعر و الشعراء» نقل است که روزی کسرا [صدای] «اعشی میمون» را شنید که با



این ابیات تغنی می کرد:

أرقتُ و ما هذا السهادِ المؤرَّقِ
و مالي من سقمٍ و مالي مُعشَّقِ
بیداری می کشم و خوابم نمی برد در
حالی که نه بیمارم و نه عاشق. کسرا
پرسید: «این عرب چه می گوید؟» شعر
را ترجمه کردند. گفت: «او دزد است!»
می بینیم که در دوره ساسانیان ارتباط
فرهنگی بین ایرانیان و اعراب برقرار بوده
و این امر، در زمان فردوسی پدیده
جدیدی محسوب نمی شده است تا در نظر
افراد، متفور جلوه کند. حتی شعرای
عرب در مراسم عید نوروز و سایر
جشن ها به دربار سلاطین ایران می رفتند
و به امید دریافت صله، قصایدی در مدح
ایشان می سرودند. بختی شاعر
نامدار عرب، پس از انقراض سلسله
ساسانیان، بر خرابه های مداین شکوه و
عظمت سلاطین ساسانی را در «قصیده
سینیه» معروف خود به تصویر می کشد.
به هر حال زبان پدیده ای زنده و
پویاست. همان طور که نیازهای بشری و
اندیشه های او در حال تغییر و تحول
است، فرهنگ و زبان نیز دگرگون
می شود.

گاه زبانی با زبان های دیگر می آمیزد
و به این ترتیب، غنی تر می گردد. این
مورد درباره زبان فارسی نیز مصداق
دارد؛ قرآن کریم بهره گیری از
زبان های دیگر را ناپسند ندانسته؛

به طوری که علمای لغت سیصد و هفت واژه از واژه های قرآنی را غیر عربی می دانند که چهل و نه واژه آن فارسی است.^۲ نکته مهم این است که زبان فارسی نه تنها از زبان عربی بلکه از زبان های انگلیسی، فرانسه، ترکی و مغولی نیز تأثیر پذیرفته است. باید گفت که تأثیر زبان و فرهنگ یک جانبه نیست و ماهیتی متقابل دارد. بسیاری از مفردات فارسی در زبان های عربی، هندی، ترکی و حتی انگلیسی، فرانسه، آلمانی به فراوانی دیده می شود. بسیاری از واژه های اسلامی متداول در میان مردم قریزستان و چین به زبان فارسی است. ابن بطوطه می گوید: «وارد یکی از خانقاه های مسلمانان چین شدم؛ این بیت را در مجلس سماع می خواندند:

تادل به مهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
چون به نماز استاده ام گویی به محراب اندری»

مردم شبه قاره هند و شبه جزیره آناتولی از زبان فارسی بهره ها گرفتند و علاوه بر استفاده از معانی و مضامین شاعرانه و صور خیال شعر فارسی، این زبان را کاملاً آموختند، با آن نوشتند و آثار باارزشی آفریدند. حتی در زمان گورکانیان مدت ها زبان فارسی، زبان رسمی مردم هند بود.^۳

این اثر پذیری دامان زبان عربی را نیز گرفته و مانند سایر زبان ها آن را دچار تغییر و تحول نموده است. بسیاری از اعراب قبل از اسلام و در زمان ظهور آن حرفه نقالی و داستان سرایی داشتند. آن ها اساطیر پهلوانان ایرانی را به زبان عربی برای مردم حجاز روایت می کردند و از

این طریق، واژه های فارسی بسیاری را در میان اعراب ترویج دادند. این گونه لغات امروزه هم کاربرد فراوان دارند. فردوسی نیز به دور از تعصب و تنفر

نسبت به زبان عربی، شاهکار خود را با بهره گیری از قرآن، احادیث و آثار باارزش فرهنگی - اخلاقی و اسلامی و حتی مضامین والای نهج البلاغه و سخنان دیگر بزرگان مزین کرده است.

وی برای بیان ارادت خالصانه خود به رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) چنین می فرماید:

چو خواهی که یابی ز هر بدرها
سراندر نیاری به دام بلا
به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگی ها بدین آب شوی
اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و وصی گیر جای

همچنین در مورد خلیفه الهی انسان بر روی زمین، هشدار می دهد که مردم مقام و منزلت خویش را به بازی نگیرند و خلقت خویش را بی هدف و بیهوده نیندارند:

تو را از دو گیتی برآورده اند
به چندین میانجی پیورده اند
نخستین فطرت پسین شمار
تویی خویشان را به بازی مدار

که تلمیحی است روشن به آیه
۲۹ /سوره بقره: «و إِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً...» یا آیه ۷۳ /سوره اسراء:
«ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم
فی البرّ و رزقناهم فی الطیبات و
فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا



تفضیلاً»

حکیم ابوالقاسم فردوسی منحصرأ شاعری حماسه سرا نیست. او در جای جای شاهکار خود و به بهانه های مختلف به تزکیه نفس، تعلیم و تربیت، مضامین اخلاقی و انسانی اشاره می کند:

میاسای از آموختن یک زمان زدانش میفکن دل اندر گمان چو گویی که وام خرد تو ختم همه هر چه بایستم آموختم

که اشاره دارد به سوره زمر/ آیه ۱۳: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» و همچنین حدیث شریف رسول اکرم (ص): «اطلبوا العلم ولو بالصدیق، فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَصْنَعُ أَجْنَحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رَضِي بِمَا يَطْلُبُ».

فردوسی با نظری دقیق انسان را مظهر کمال و جمال مطلق می داند و انعکاس انوار الهی را در او مشاهده می کند؛ از این رو، راه سعادت ابدی را - که همانا کسب علوم، دوری از حب نفس، حرص و آرزو، طمع، دروغ و نفاق و ظلم به مردم است - در شاهکار خود در قالب شعر بیان می کند.

شاهنامه فردوسی ضمن برخورداری از مضمونی حماسی و اسطوره ای و اشتغال بر وقایع تاریخی، گنجینه ای بزرگ از مسائل اخلاقی و مذهبی نیز هست:

اگر چیره گردد هوا بر خرد خردمندت از مردمان نشمرد اگر بر خرد چیره گردد هوا نیابد ز چنگ هوا کس رها

خردمند کرد هوا را به زیر بود داستانش چو شیر دلیر

که تلمیحی زیبا دارد به حدیث شریف رسول اکرم (ص): «أشجع الناس مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ» و به حدیثی از امیرالمؤمنین علی (ع): «لا يجتمع العقل والهوى» و به سوره قصص/ آیه ۵۱: «وَمَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بغير هُدًى مِنْ آ...» و به سوره نازعات/ آیه ۴۲-۴۱: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ». همان طور که اشاره کردیم، فردوسی شاعر بزرگ ایرانی برای هر نکته اخلاقی و مذهبی ابیاتی نغز سروده است که اشاره به تمامی آن ها از حوصله این مقاله خارج است. غرض این است که بدانیم فردوسی شاعری متعصب و ملی گرا نیست و بهره گیری اندک او را از واژگان عربی نمی توان دلیل بر تنفرویی از این مبادله فرهنگی دانست.

در زمان فردوسی تأثیرپذیری زبان فارسی از عربی در آغاز راه بوده است. با دقت در آثار بعد از شاهنامه نیز می توان دریافت که در زمان حیات فردوسی واژه های اندکی از زبان عربی وارد زبان فارسی شده بود و شاهد این ادعا کتاب تاریخ بیهقی است که تقریباً به زبان ساده و روان آن روزگار نگارش یافته است. با بررسی مختصری در این اثر می بینیم که شمار کلمات عربی که جذب زبان فارسی شده اند، بسیار اندک است. با گذشت زمان و برقراری ارتباط فرهنگی بیش تر در یکی دو قرن بعد انبوه واژه های عربی به عرصه زبان و ادبیات فارسی سرازیر می شوند. برای مثال، سعدی شاعر سخنور ایرانی از صد و سی آیه، پنجاه حدیث، نوزده بیت و بیست ضرب المثل

عربی در کتاب بوستان استفاده کرده است.^۴

در دیوان حافظ نیز هشتاد و دو مورد آیه قرآنی، صراحتاً یا از طریق تلمیح، چهل و نه مورد حدیث، شش ضرب المثل عربی و شصت و شش مصرع یا بیت عربی به کار رفته است.^۵ در مثنوی هفتصد و چهل و پنج حدیث که صد و دوازده مورد آن دوبار تکرار شده است.^۶ و ششصد و نود و پنج آیه از قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است.^۷

می بینیم که بزرگان ادب فارسی این تحول و تبادل فرهنگی را با آغوش باز پذیرفته اند و بسیاری از شاهکارهای خود را با بهره گیری از زبان و ادب عرب آفریده اند. تعصب ما در برابر این پدیده و مخالفت با آن چه معنایی می تواند داشته باشد؟ چرا واژه هایی را که بر اثر کثرت کاربرد، فارسی شده اند، به بهانه عربی بودن کنار بگذاریم و واژه های نامأنوس را جایگزین آن ها کنیم؟

پانوشت ها:

- (۱) خزانه الادب، جلد ۱، ص ۵۵۲-۵۵۱ (به نقل از نامه های قزوینی به تقی زاده، صفحه ۴۷)
- (۲) عربی در فارسی، خسرو فرشیدورد
- (۳) برگرفته از: صلاح الصاوی، مجله الراصد، شماره ۱۷، بیروت، سال ۱۹۹۲
- (۴) شرح بوستان، محمد خزائلی
- (۵) در جستجوی حافظ/ رحیم ذوالنور
- (۶) احادیث مثنوی/ بدیع الزمان فروزانفر
- (۷) تفسیر محمد تقی جعفری